



دانشگاه شهید بهشتی
دانشکده ادبیات

پایان نامه

جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد در رشته فلسفه

موضوع:

فلسفه دین در نزد هگل: درسگفتارهای ۱۸۲۷

استاد راهنما:

دکتر احمد مسگری

استاد مشاور:

دکتر واعظی

دانشجو:

حمزه مهیمن

۱۳۸۹ / ۷ / ۲۲

خرداد ۱۳۸۹

موزه اساتید دانشگاه شهید بهشتی
تاسیس ۱۳۸۸

۱۴۲۵۰۱

برنا خندا

قلمرو فلاح اسلام آباد سبکو آغا خندا
مہرین ۱۸/۱۲/۱۹

۱۷/۱۲/۱۹
کے پاس لکھنا

باجھڑا استادان اسماء شاور و داور
مصدر قبول واقع سردی



داعی

مع مراداً

تعمیر

فهرست مطالب

ب	صفحه عنوان
ت	صورت جلسه دفاع
ث	تقدیم
ح	چکیده
خ	فهرست مطالب

مقدمه

۲	مقدمه
---	-------

فصل اول: برخی از مهمترین رویکردها نسبت به دین

۶	۱-۱ دیدگاه انتقال رادیکال
۹	۲-۱ دیدگاه تقلیلی

فصل دوم: رویکرد هگل نسبت به دین

۱۶	۱-۲ مقایسه رویکرد هگل با دیگر رویکردها
۲۱	۲-۲ نقد هگل از کانت
۲۷	۳-۲ هگل جوان و دین

فصل سوم: پدیدارشناسی روح

۳۹	۱-۳ کلیات
۴۴	۲-۳ یقین حسی
۴۵	۳-۳ ادراک
۴۷	۴-۳ ارباب و برده
۴۸	۵-۳ آگاهی رواقی
۴۹	۶-۳ آگاهی شکاک

۷-۳ آگاهی ناخرسند ۴۹

فصل چهارم: درسگفتارهای فلسفه دین (۱۸۲۷)

۱-۴ کلیات ۵۳

۲-۴ مفهوم دین ۵۴

۳-۴ دین متعین ۶۴

۴-۴ ادیان طبیعی ۶۷

۵-۴ دین مصریان ۷۰

۶-۴ دین یونانیان ۷۱

۷-۴ یهودیت ۷۲

۸-۴ دین اعلا ۷۵

کتابشناسی

با تشکر از اساتید محترمی که بنده را در به پایان رساندن
این پایان نامه یاری رساندند؛ بخصوص از دکتر احمد
مسگری کمال تشکر را دارم.

چکیده

یکی از سوالات مهمی که در مواجهه با فلسفه دین هگل خود را مطرح می‌کند این است که این مقوله در تمامیت سیستم هگلی از چه جایگاهی برخوردار است. رساله در پیش روی سعی دارد با در نظر گرفتن کتاب "پدیدارشناسی روح" به عنوان اثری که کمابیش معرف فلسفه هگل است جایگاه دین را در آن مورد بررسی قرار دهد. هگل در این اثر اشکال مختلف آگاهی را به نحو پدیدارشناختی در پیش روی داوری خود قرار داده و با تبدیل آگاهی به خودآگاهی نشان می‌دهد رویکرد و شناخت دینی نحوه‌ای خاص از خود-آگاهی "روح مطلق" نسبت به خویش است. در حقیقت، هنر، دین و فلسفه شیوه‌های مختلفی هستند که در قالب آنها روح به خود بازگشته و خود را می‌شناسد. با این وجود، شناخت روح مطلق از خویش در تمام ادیان و برهه‌های تاریخی به یک شکل نبوده است. ادیان مختلف بسته به تصویری که از خدای خود داشته - و این شناخت در انجام مراسم دینی‌شان ظهور و بروز پیدا کرده - به درجات مختلف جلوه‌هایی از شناخت "مطلق" نسبت به خویش بوده اند. در این رساله سعی شده است ادیان مختلف از جمله "دین طبیعی"، "دین مصری"، "دین یونانی" و "مسیحیت" آنگونه که هگل به آنها می‌نگریست مورد تحلیل قرار گرفته و نشان داده شود چگونه این ادیان در تصورات خود از خدا به عنوان هویتی متعالی به خدای فلسفی هگل که از راه "مفهوم" قابل شناخت است نزدیک می‌گردند.

مقدمه

مقدمه

"سخن درباره دین است. شکوهمندترین موضوعی که می تواند ذهن آدمی را به خود مشغول کند. موضوعی مطلق که حیطة حقیقت و فضیلت ابدی است. حیطة ای که در آن برای تمام چیستانهای فکر پاسخی یافت می شود و ملالت های روح رنگ می بازند... دین آگاهی انسان نسبت به خداست... روح در این عرصه خود را از تمام محدودیت ها رها می کند... دین یعنی آگاهی از آزادی و حقیقت."^۱

"خدا آغاز و پایان همه چیزهاست. همه چیز با خدا آغاز می شود و به او ختم می گردد. خدا و تنها خدا موضوع فلسفه است. فلسفه به خدا می پردازد، همه چیز را در ارتباط با او می فهمد و همه چیز را به او باز می گرداند. وظیفه فلسفه این است که هر جزئی را از او استنتاج کند."^۲

جملات آغازین درسگفتارهای هگل درباره دین به خوبی نشانگر اهمیت دین در نزد هگل است. در شرح زندگی وی نوشته اند که مادری بسیار متدین داشت، در نوجوانی به مدرسه علمیه توبینگن رفته و هر چند به اکراه چند صباحی را به مطالعه الهیات مسیحی پرداخته بود. در نامه ای به گوته می گوید "همیشه نسبت

^۱ - Hegel, Lectures on the Philosophy of Religion, One Volume Edition, Oxford Uni. Press, 2006, Page 75

^۲ - Hegel, Lectures on the Philosophy of Religion. Three Volume Edition, Oxford University Press, 2007, Vol.1,

به الهیات وفادار مانده ام". چنانکه در نخستین جمله "مقاله توبینگن" خاطر نشان می کند به نظر وی "دین یکی از مهمترین امور زندگی است."^۱

اقبال کم نظیر هگل به دین به ویژه با نگاهی به بستر تاریخی‌ای که وی در آن رشد کرد هرچه بیشتر تعجب ما را برمی انگیزد. هگل همعصر و شیفته انقلابی است که در فرانسه و تحت تاثیر روشنگری فرانسوی با گرایشات سکولارش به دنبال ریشه کن کردن همه نهادهای ریشه داری است که از نظر انقلابیون اسباب استثمار توده ها را فراهم می کنند. گرایشی که بارقه های هرچند معتدل شده آن را در هگل جوان نیز می توان سراغ گرفت. از این میان احترام به آزادی های فردی و مدنی که البته در آن زمان بخاطر دست اندازی نهادهایی همچون دین بیشتر و بیشتر نمود پیدا می کرد تا آخرین روزهای زندگی هگل در وی رسوخ داشت.^۲

بارها شنیده ایم که فلسفه هگل هر چیزی را به درون خود می کشد^۳، پر واضح است که دین نیز نمی تواند از این قاعده مستثنی باشد و می بایست لااقل به عنوان یک پدیده پررنگ در تاریخ دست کم در نظرورزی های وی درباره فلسفه تاریخ خود را نشان دهد. معینا پرسش اساسی که در مواجهه با هگل خود را مطرح می کند این است که صرف نظر از محیط فرهنگی و اجتماعی که وی در آن رشد کرده و به خوبی توجیه گر گرایشات دینی او به عنوان یک فرد معمولی است (هگل تا آخرین روز زندگی خود را یک مسیحی

^۱ Religion ist eine der wichtigsten Angelegenheiten unseres Lebens.(Hegel,Werke in 20 Bänden mit Registerband- Band I :Fruehe Schriften. Suhrkamp Taschenbuch, Frankfurt am Mein 1986, Seite 1)

^۲ بخش مهمی از "مقاله پوزیتیویستی" (Die Positivität der christlichen Religion (1795/96) که مربوط به دوره اقامت هگل در برن است به آزادی های مدنی اختصاص دارد. در این مقاله وی به طرح ریزی یک فلسفه سیاسی لیبرال دست می زند. به نظر وی از وظایف اصلی دولت این است که از حقوق و آزادی های فردی شهروندان صیانت کند. بعدها از هگل بخاطر پیوستن به دولت پروس که منافی همه این آزادی ها بود انتقاد شد ولی چنانکه بایزردر کتاب خود می گوید علت گرایش هگل به "حرکت اصلاح طلبی پروس" تاکید اولیه آن بر تمام این ارزش ها بود. (Beiser, 16) مع ذلک اندکی پس از ورود هگل به برلین این جریان دچار تغییرات جدی شد. بسیاری از شاگردان هگل دستگیر شدند و خود وی برای مدتی تحت مراقبت حکومت بود. چارلز تیلور در کتاب خود می گوید: "اعتقاد به اینکه هگل مدافع حکومت پروس بوده نتیجه یک اشتباه تاسف بار تاریخی است که ناشی از نادیده گرفتن بسیاری از عناصر اساسی فلسفه سیاسی هگل است. عناصری که حکومت پروس فاقد آنها بود." (Charles Taylor, 425)

^۳ hineinphilosophiert

پروتستان می دانست) دین به طور اخص در سیستم فلسفی وی از چه جایگاهی برخوردار است؟ چرا دین باید بخش های قابل توجهی از "پدیدار شناسی روح"^۱ را که به گفته بسیاری مهمترین اثر خالص فلسفی هگل است به خود اختصاص دهد؟ به بیان دیگر چرا هگل ۶۱ ساله که اکنون دیر زمانی است با بنیان نهادن یک سیستم تمام عیار فلسفی به اوج شهرت خود به عنوان یک فیلسوف رسیده، اکنون در آخرین روزهای فعالیت فلسفی اش در برلین آخرین درسگفتارهای خود در دانشگاه این شهر را درباره "فلسفه دین" بر پا می کند؟ جایگاه دین در منظومه فلسفی هگل که به تعبیر وی داعیه علم^۲ بودن را دارد و "تنها با تحمل زحمت بار مفهوم" به دست آمدنی است چیست؟^۳

نویسنده این مختصر در صدد است با بررسی "درسگفتارهای فلسفه دین" (۱۸۲۷)^۴ و شروحي که بر "پدیدار شناسی روح" نوشته شده پاسخی برای این سوال بجوید و به این ترتیب ضمن ترسیم تصویری کلی از فلسفه هگل رابطه آن با دین را تبیین نماید.

^۱ Phenomenologie des Geistes

^۲ Wissenschaft

^۳ در خصوص جایگاه دین در نظام فلسفی هگل گاه آنچنان اغراق شده که برخی معتقد شده اند اساسا تمام فلسفه هگل چیزی جز ترجمان دیدگاه مسیحی وی نیست. از آن جمله نیچه در کتاب Der Antichrist هگل را "مدافعی مسیحی" (Apologet) دانسته که خود از آن آگاه نبوده است. "فقط کافی است مدرسه علمیه توبینگن را در نظر آورید تا بفهمید فلسفه آلمانی در ذات خود چیست یک الهیات زیرکانه...سوابی ها (swabians) |شوابنلاند منطقه ای در جنوب آلمان است که اشتوتگارت، محل تولد هگل، در آن قرار دارد. منظور از شوابی ها که در زبان انگلیسی سواب تلفظ می شود هگل و برخی از دوستان وی از جمله هولدرلین است که از این منطقه برخاسته اند. بهترین دروغ گویان آلمان هستند زیرا این کار را در عین معصومیت و نا آگاهی انجام می دهند".

صرف نظر از دیدگاه منفی و افراطی نیچه باید پذیرفت که عقاید دینی هگل در شکل دهی به کلیت نظام فلسفی وی بسیار حائز اهمیت است. از این میان حتی آنها که با سیستم فلسفی هگل نوعی همدلی ایجاد کرده اند نیز از اعتراف به این حقیقت ناگزیرند. از آن جمله لارنس دیکی (Laurence Dickey) در کتاب خود (Hegel: Religion, Economics and Politics of Spirit) در صدد بر آمده به ریشه های الهیاتی سیستم فلسفی هگل اشاره کرده و وی را به عنوان کشیشی معرفی کند که لباس فیسوف بر تن کرده است.

^۴ درسگفتارهای فلسفه دین هگل در سالهای ۱۸۲۴ و ۱۸۲۷ و ۱۸۲۹ و ۱۸۳۱ در دانشگاه برلین برگزار شد. درسگفتارهای ۱۸۳۱ به دلیل کمبود منابع قابل بازسازی نیست و تنها خلاصه ای از سرفصل های آن در میراث نوشتاری اشتراوس در دسترس است. از میان سه درسگفتار باقیمانده درسگفتارهای ۱۸۲۷ به طور کامل قابل بازسازی است و علاوه بر سهیل الوصول بودن آن برای خوانندگان، مشتمل بر آخرین جرح و تعدلات در سیستم فکری هگل می باشد. به دلایل مذکور در تحقیقات خود از این درسگفتار سود جسته ایم.

چنانکه خوانندگان خواهند دید بحث از فلسفه دین هگل در زمینه ای تحت عنوان "انواع رویکردها نسبت به دین" مطرح خواهد شد. به این ترتیب علاوه بر روشن شدن نقشه بحث و جایگاه آن در گفتمان فلسفی امروز مزیت رویکرد هگلی نسبت به برخی رویکردهای موازی با آن نیز روشن خواهد شد. به این ترتیب هدف ما در بخشهای نخستین بحث بر شمردن و تشریح اجمالی چند گونه مهم رویکرد به دین است. در بحث از رویکرد هگل که آخرین قسم از اقسام رویکردهاست پیش فرض ما این است که بحث وی از دین واجد نقاط قوت رویکردهای دیگر بوده و به خوبی قادر است از نقاط ضعف آنها احتراز کند.^۱ آنچه خوانندگان در فصل اول با آن مواجه خواهند شد طیفی کمابیش متنوع از انواع رویکردهاست که در یک سوی آن رویکرد "انتقادی رادیکال" و در سوی دیگرش رویکرد هگل قرار دارد. خصوصیت اصلی رویکرد هگل نگاه فلسفی آن به این مقوله است، در رویکرد هگلی دین نوعی شناخت از مطلق را به دست داده و بر آمده از مواجهه شناختی آدمی با مطلق است. سعی نگارنده در این قسمت آن بوده که سایر رویکردها را بسته به نزدیکیشان به این رویکرد در کنار هم قرار دهد و رویکرد هگل را به عنوان شاخصی بشناساند که دیگر رویکردها در نهایت به آن نزدیک شده و در آن حل می شوند.

Lectures on the Philosophy of Religion, One Volume Edition, The Lectures of 1827. Edited by Peter Hodgson . Translated by R. F. Brown, P. C. Hodgson, and J. M. Stewart with the Assistance of H.S. Harris. This book is an abridgment of the 3- Volume edition published first by University of California (1984, 1985, 1987) and then by Oxford University Press (2007), Which is a translation of "Vorlesungen ueber die Philosophie der Religion", edited by Walter Jaeschke.

لازم به ذکر است که نویسنده در پرداختن به انواع رویکردها نسبت به دین به دنبال حصر عقلی نیست. با توجه به هدف نهایی که عبارت از نشان دادن جامعیت قابل توجه رویکرد هگلی است در صدیم آن دسته از رویکردها را برشماریم که این قابلیت را دارند در تعامل با رویکرد هگل فرار بگردند و در نهایت رویکرد هگل آنها را در بر گیرد.

فصل اول

برخی از مهمترین رویکردها

نسبت به دین

فصل اول: برخی از انواع رویکردها نسبت به دین

۱-۱ دیدگاه انتقادی رادیکال^۱

برخی معتقدند که در دوران ما دیگر دین نمی تواند جایگاهی داشته باشد! به نظر ایشان دست کم دردنیای غرب، امروزه کمتر کسی به دیندار بودنش افتخار می کند و به ظاهر آمارها حرفشان را تایید می کنند. در آمریکا از هر چهار نفر یکی معتقد است که به هیچ دینی وابسته نیست. در عصر سقوط روایت‌های بزرگ^۲ کمتر کسی حرف های دین را جدی می گیرد. عصر کاریکاتور کردن نمادهای مذهبی است. در عصر خروج دین از سپهر عمومی و کمپین آتئیسم^۳ زندگی می کنیم. عصر ما عصر کتابهای پرفروش ضد خداست.^۴ مردم دنیا در محاصره تصاویر شبکه های تلویزیونی خوب می دانند که آفرینندگان حوادث خونین تروریستی که هر روزه تصاویرشان را از بی بی سی و سی ان ان می بینند تنها با انگیزه های دینی ممکن است به اعمال فجیع خود رضایت دهند. خدا خطرناک است و خدای واحد خطرناک تر. چه بسا اینگونه به نظر رسد که هر گونه وابستگی به یک دین خاص به مثابه دل دادگی بی چون و چرا به خیلی از آموزه های بی پایه و اساس است که در نهایت چیزی جز ادبار برای بشر به بار نمی آورند. بذره‌های

^۱ - radikale Religionskritik

^۲ - Metanarratives

^۳ - "کمپین اتوبوسها" نام جریانی در انگلیس است که از ۲۱ اکتبر سال ۲۰۰۸ در لندن با حمایت ریچارد داوکینز، آتئیست و طرفدارا سرسخت نظریه تکاملی داروین، شروع شده است. این جریان با نصب بنرهایی بر روی اتوبوس ها سعی دارد مردم را از گرایش به دین منصرف کند. بر روی اغلب این بنر

ها نوشته شده "There is probably no God . Now stop worrying and enjoy your life"

^۴ - کتابهایی که در این چند سال اخیر با محتوای ضد دینی نوشته می شوند بسیار مورد توجه خوانندگان غربی قرار می گیرند. برای مثال نگاه کنید به میزان فروش "The God Delusion" نوشته ریچارد داوکینز و "God is not Great" نوشته کریستوفر هیچنز.

تخریب و نگاه ضد بشری را می توان در ریشه شناسی دین یا به تعبیر انگلیسی "Religion" جستجو کرد. لفظ "Religion" از واژه لاتین "religio" اخذ شده است که به استناد اسناد قدیمی لاتین به معنای "عملی است که با دقت و وسواس فراوان صرفا به خاطر خداترسی انجام می شود."^۱ تا آنجا که به تعریف مذکور مربوط می شود، پر واضح است که در بن مایه های این نهاد غایب اصلی عقل و تفکر است.

برتراند راسل در کتاب "چرا یک مسیحی نیستم" معتقد است دین نه تنها سودی برای بشر در پی ندارد بلکه بخاطر خصوصیتی که در سطور پیشین بر شمردیم مضر نیز هست. وی مضرات دین را این گونه دسته بندی می کند:

"مضرات دین را می توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول ناشی از نوع رویکردی است که دینداران نسبت به دین برمی گزینند و دسته دوم زائیده محتوای هر کدام از آموزه هایی است که در قالب دین موضوع باور افراد هستند. در خصوص مورد اول باید بگویم بر همگان واضح است که در چارچوب تفکر دینی اعتقاد بی قید و شرط یا آنچه ایمان نامیده می شود یک فضیلت به شمار می آید. پایبندی به یک عقیده علی رغم ناسازگاری اش با آن دسته از گزاره های دانش بشری که از عقل استخراج شده اند یک فضیلت محسوب می شود. در صورت بروز چنین ناسازگاری باید حق را به ایمان داد و سعی کزد گزاره ناسازگار را از میان برداشت... چنین اصولی خصیصه مشترک همه ادیان است ... و در سیستم آموزشی بسیاری از دول امروزی مبنا قرار گرفته و نتیجه ای جز پر کردن ذهن جوانان با تعصب و خشونت در پی ندارد... اما از این دسته که بگذریم در اغلب ادیان فرامین اخلاقی خاصی وجود دارند که منشا آسیب هستند. برای مثال رد اقدامات کنترل زاد و ولد از سوی کلیسای کاتولیک اگر به مرحله اجرا در آید از میان بردن فقر و جنگ غیر ممکن خواهد بود. اعتقاد پیروان آیین هندو در خصوص قداست گاو و اینکه زنان بیوه حق ازدواج مجدد را ندارند به معنای تحمل درد و رنجی بی حاصل است."^۲

^۱ - Joachim Ritter und Karlfried Gruender, Das historische Woerterbuch der Philsophie. Schwabe und Co. Basel 1992. Seite 203

^۲ Russel. Bertrand, Why I am not a Christian. Simon and Schuster Publications, Virginia. 1957. Page 10

راسل معتقد است اعتقاد به خدا فاقد پایه و اساس عقلی و لذا غیر اصیل است. وی در صفحات بعدی کتاب خود علت گرایش آدمیان به دین علیرغم غیر عقلانی بودن آن را " ترس " دانسته است. انسان‌های اولیه دین را به وجود آوردند چون با اعتقاد به یک منشا ماورائی هرگز خود را تنها احساس نمی کردند و در برخورد با ناملایمات زیستی و محیطی دست حمایت برادری بزرگتر را بر روی شانه های خود احساس می کردند. اینکه چرا انسان امروزی به دین گرایش دارد را باید در تقلید طوطی وار نسل ها از یکدیگر ریشه یابی کرد. دیدگاه دیگری که همچون رویکرد راسل سعی در معرفی دین به عنوان یک پدیده طفیلی و بلکه حاصل دروغ و نیرنگ متصدیان دینی دارد دیدگاهی است که در کتابی تحت عنوان " رساله ای در باره سه فریبکار " مطرح شده و نویسنده آن نامعلوم است. این کتاب که به احتمال فراوان در اواخر قرن هفدهم به تحریر در آمده به نویسندگان فراوانی از جمله " بوکاچیو " ^۲ " پیتر ورتینو " ^۳ " جوردانو برونو " ^۴ یا " کامپانلا " ^۵ انتساب داده می شود ولی در مورد هیچکدام از این انتساب ها نمی توان مطمئن بود. ^۶ رساله مذکور که در سنت روشنگری نوشته شده و سبک و سیاقی همگان فهم و غیر فنی دارد برای روشن کردن ماهیت غیر اصیل دین به استدلالات ساده توسل می جوید. نویسنده این کتاب معتقد است در شکل گیری ادیان مختلف باید به بستر تاریخی که هر کدام از این ادیان در آن شکل گرفته توجه داشت. به ویژه باید توجه داشت که طرفداران ادیان مختلف به حسب شرایط از سطح سواد و آگاهی بسیار کمی برخوردار بوده و اغلب در شرایط اسفناک اقتصادی و اجتماعی خود توسط یک گروه مستبد به بردگی کشیده شده اند و همین امر سبب شده برای رهایی از وضعیت خود به سادگی هر چیزی را باور کنند. از سوی دیگر موسسان ادیان هر کدام از سطح آگاهی مطلوبی برخوردار بوده و بسیار دنیا دیده بودند. ایشان به دلایل مختلف همچون کسب

^۱ - "Traktat ueber die drei Betruenger "

^۲ . Boccaccio

^۳ Pietro Aretino

^۴ ..Giordano Bruno

^۵ . Campanello

^۶ Peter Fische, Philosophie der Religion, Vandenhoeck und Ruprescht Verlag, Goettingen, 2007, Seite 89

پول یا شهرت با تدوین نظامی الهیاتی و اخلاقی به وعده های مختلف جمعیت طرفدار خویش را به خود جلب می کرده اند. در این راستا ایشان از سه حربه استفاده کرده اند. یا وعده بهشت به توده های ستمدیده می دادند و از عذاب جهنم می ترساندند و یا با معرفی قوم خود به عنوان قوم برتر از روحیه وطن پرستیشان سوء استفاده می کردند (یهودیت). در مورد مسیح باید اعتراف کرد که وی علاوه بر عناصر مذکور از قدرت دیپلماسی بسیار قوی نیز برخوردار بوده است. هنگامی که توسط یهودیان در مورد مجازات سنگسار مورد سوال قرار گرفت جواب مثبت نمی توانست کارساز باشد چون تشویق به خشونت تلقی می شد و جواب منفی نیز به نوعی سرپیچی از قانون به حساب می آمد و تبعات غیر قابل جبرانی را در پی داشت. در چنین شرایطی مسیح گفت "از میان شما هر آنکه گناهی مرتکب نشده اولین سنگ را پرتاب کند". در جایی دیگر به هنگام مواجهه با این سوال که آیا باید به رومی ها مالیات پرداخت کرد یا خیر با اشاره به عکس قیصر بر روی سکه ها گفت "مال قیصر را به قیصر بدهید". در هر دو مورد مسیح نشان می دهد که از قدرت دیپلماسی بسیار بالایی برخوردار بوده و همچون سیاستمداری ورزیده عمل کرده است.

۲-۱ دیدگاه تقلیلی^۱

در دیدگاه تقلیلی سعی بر آن است که دین به چیزی غیر از آنچه خود ادعای آن را دارد تقلیل داده شود. از این منظر دین در جوهر خود بیان و نمود خارجی چیزی است که در اساس غیر دینی است ولی شکل دینی به خود گرفته است. با چنین پیشفرضی کار محقق دین در این خلاصه می شود که با مطالعه دین و پیرایش عناصر غیر ذاتی، این پدیده را به اصل خود بازگرداند و به تعبیری تقلیل دهد. چنانکه می بینید رویکرد انتقادی که در بخش پیشین معرفی گردید نیز به یک معنا رویکرد تقلیلی است ولی تفاوتی نیز با آن دارد که باعث شده آن را در زیر مجموعه ای جداگانه بگنجانیم. در رویکرد انتقادی به طور مثال راسل اساس دین

^۱ Reduktionistische Zielsetzung

را به جهل و ترس آدمیان مرتبط دانسته است. وی اولاً حرکت آدمی به سوی یک منبع ماورائی را ناشی از یک تصادف و امری نامطلوب می‌پندارد و ثانیاً به همین سبب سعی در بررسی جدی دین به عنوان پدیده‌ای که ناشی از نیاز وجودی اوست ندارد. این در حالی است که طرفداران رویکرد تقلیلی به خصوص امیل دورکم که در سطور بعد به آن خواهیم پرداخت ارتباط بین دین و آنچه ورای آن مشاهده می‌کنند - یعنی نیازهای روحی - را بسیار مستحکمتر دانسته و به همین سبب به رویکرد هگلی نزدیک تر می‌شوند.

انواع رویکردهای تقلیلی عبارتند از:

الف- رویکرد تقلیل روانی^۱:

در این قسم از رویکرد تقلیلی، دین به عنوان پاسخی برای مشکلات و نیازهای روحی و روانی همچون ترس، عشق و ... در نظر گرفته می‌شود.

مشکلات و نیازهای آدمی ممکن است در سطح فردی و جمعی مطرح شوند که در مورد اول بحث از دین در ذیل عنوان "روانشناسی فردی" و در مورد دوم "روانشناسی اجتماعی" قرار می‌گیرد.

تحلیل روانی دین در سطح فردی را در افکار هیوم و ویلیام جیمز می‌توان جست. به نظر هیوم دین واکنشی است به نیازها و مشکلات روحی و روانی که فرد در زندگی روزمره با آن مواجه می‌شود. از آن جمله می‌توان به علاقه افراد برای خوشبخت شدن، ترس از بلایا، ترس از مرگ یا علاقه مفرط به انتقام جوئی اشاره کرد. ترجمان هر کدام از این عواطف در سطح دینی عبارتند از اعتقاد به خدا، روز جزا و موارد مشابه.

هیوم در کتاب "تاریخ طبیعی دین" می‌گوید: "نخستین تصورات دینی در میان اقوام مختلف ناشی از دلمشغولی‌های زندگی روزمره هستند. دلمشغولی‌هایی که بر خاسته از آرزوها و ترس‌های غیر قابل انکار آدمی بوده و روح وی را به تکاپو وا می‌دارند."^۲

یکی از عوامل مهمی که انسان را بر آن می‌دارد دست به خلق جهانی ماورائی بزند دلواپسی او نسبت به سلسله علل و معلولاتی است که در آینده رخ می‌دهند. از جمله مهمترین این دلواپسی‌ها ترس از سرنوشت

^۱ psychologische Reduktion

^۲ - Peter Fische. Philosophie der Religion. Vandenhoeck und Ruprescht Verlag, Goettingen. 2007, Seite 119

نامعلومی است که پس از مرگ انتظار او را می کشد. عدم اطمینان آدمی نسبت به آینده منشاء اساسی دلواپسی اوست.^۱

ویلیام جیمز نیز ظاهراً بدون آنکه بخواهد مفهوم دین را به "تجربه دینی"^۲ تقلیل دهد نقش قابل توجهی برای آن در نظر گرفته و جوهر دین را در ارتباط مستقیمی که بین فرد دیندار و اوبژه مابعدالطبیعی برقرار می شود و وی آن را "تجربه دینی" می خواند تعریف می کند. با اتخاذ این دیدگاه در کتاب "گونه های مختلف تجربه دینی"^۳ جیمز در صدد بر آمده با دیدگاهی درون نگر^۴ این ارتباط را در قالب احساسات توصیف کند و برای رسیدن به این هدف از خودنوشته های دینداران برجسته که تجربیات عمیق دینی را در زندگی خود داشته اند سود جسته است. به نظر وی دین در هسته اولیه خود در تجربه ای مستقیم خلاصه می شود که برای فرد تجربه کننده احساسات عمیقی همچون انبساط خاطر، از خود گذشتگی و غم و اندوه به همراه می آورد. تمام آنچه پس از این تجربه در قالب زبان و نهاد و ساختار مشخص می آید و نام دین را می گیرد در واقع شکل تیره و گرد و غبار گرفته همان احساس خالصی است که در ذات خود غیر قابل بیان و برای سوژه تجربه کننده همراه با یقین خدشه ناپذیر است.^۵ "دین در نظر ما عبارت از احساسات و اعمال و تجربیاتی است که افراد در گوشه های تنهایی خود در ارتباط با یک منبع ماورائی ادراک می کنند... پس از این هر آنچه در قالب فلسفه یا الهیات و هر نوع نهادی ظهور می کند در واقع جنبه ثانوی دارد"^۵

از میان رویکردهای روانی در سطح اجتماعی آراء امیل دورکم بسیار قابل توجه است. وی در کتاب "اشکال اولیه زندگی دینی" پیش از تبیین دین در قالب روانشناسی جمعی می گوید:

^۱ - Routledge Encyclopedia of Philosophy, General Editor: Edward Craige, Volume 4, New York. 1998. Page 558

^۲ - Religious Experience

^۳ The Varieties of Religious Experience

^۴ Introspective

^۵ William James. The Varieties of Religious Experience, Barnes and Noble Books. New York. 2004. Page 20

"پیشفرض اساسی جامعه شناسی این است که هیچکدام از نهادهای انسانی نمی توانند مبتنی بر دروغ و فریب باشند چرا که اگر چنین می بود هرگز دوام پیدا نمی کردند... ابتدائی ترین اشکال مراسم مذهبی و حتی عجیب ترین افسانه ها نیز ریشه در زندگی روانی فردی یا اجتماعی وی دارند. چه بسا خود دینداران از توجیه عقاید خود ناتوان باشند (و البته اغلب مواقع چنین است) ولی با این وجود بی شک دین نیز همچون دیگر نهادها ریشه عمیقی در وجود انسانی دارند. کار علم پیدا کردن این ریشه ها است".^۱

به عقیده دورکم حقیقت و جوهر دین را باید در زندگی جمعی انسانها جستجو کرد. به عنوان یک جامعه شناس وی تعریف خود از دین را اینگونه ارائه می کند:

"دین نظامی از عقاید و دستورالعمل هاست که [ضرورتاً] در یک جمع (Gemeinschaft) شکل می گیرد و باعث ایجاد حس همبستگی (Solidarität) بین افراد آن می گردد. این عقاید و دستورالعمل ها در بستر یک جامعه اخلاقی معین که جامعه دینی نامیده می شود فقط مورد قبول کسانی است که به آن تعلق دارند."^۲

به نظر دورکم تشکیلاتی بودن دین و نقش آن در ایجاد همبستگی بین افراد یک جامعه از خصوصیات اساسی دین است فلذا برای تبیین آن باید به کیفیت زندگی اجتماعی افراد نگریست.

"اگر بتوانیم نشان دهیم که دین از "جامعه دینی" قابل تفکیک نیست در آن صورت می فهمیم که در جوهر خود یک امر جمعی^۳ است"^۴.

از نظر دورکم ابتدائی ترین شکل زندگی دینی "پرستش توتم"^۵ است. در اغلب موارد توتم ها نه اشیاء بسیار بسیار مهم همچون ستارگان بلکه اشیاء بسیار دم دستی و پیش پا افتاده هستند. از آن جمله می توان به

^۱-Émile Durkheim, Die Elementarische Formen des Religioese Lenben, Der Verlag der Weltreligionen, Berlin, 1998, Seite 245

^۲- James, William, The Varieties of Religious Experience, Barnes and Noble Books, New York, 2004, Page 20

^۳- kollektive Angelegenheit

^۴ Peter Fische, Philosophie der Religion, Vandenhoeck und Ruprescht Verlag, Goettingen, 2007, Seite 151

^۵ Totemismus

وجود پیپ، نیزه و... در لیست توتم های مورد پرستش بومیان استرالیا اشاره کرد. به عقیده دورکم توتم بیش از آنکه سمبل موجودی ماورائی باشد نماینده خود آن جمع است. وی در نهایت به این نتیجه می رسد که آن امر ماورائی نیز خود آن قوم است. معمولا اقوام استرالیایی آن توتم ها را سمبل زندگی جمعی خود می دانند و در جوار آن احساس همبستگی می کنند.

به گفته دورکم اقوام بدوی ساکن استرالیا اغلب در گروه های کوچک خانوادگی زندگی می کردند. در فواصل زمانی مشخص گروهی از خانواده ها که به دلیل نسب به یکدیگر بسیار نزدیک بودند گرد هم می آمدند و جشن می گرفتند. در طی این جشن ها افراد قبیله به وجد و سرور می آمدند و به رقص و پایکوبی می پرداختند. به نظر دورکم اینگونه مراسم هسته اولیه پیدایش دین را توضیح می دهند.

" به خوبی قابل تشخیص است که هیچکدام از افراد قبیله در طی این مراسم از خود آگاهی برخوردار نیست و خود را به عنوان یک شخص درک نمی کند. گویی همه افراد تحت سیطره یک نیروی ماورائی از فردیت خود جدا شده اند. نیروئی که آنها را وادار می کند به گونه دیگری فکر و رفتار کنند. آنها فکر می کنند به مرتبه دیگری از وجود دست یافته اند. ماسک هایی که این قبایل در حین انجام مراسم مذکور برچهره خود می گذارند. گویای این تغییر و تحول درونی است. در واقع این ماسک ها به فرا خواندن حس مذکور و به رها کردن فرد از خودیت خود کمک می کنند. دنیایی که از منظر این مراسم خود را نمایان می کند دنیای پر رمز و رازی است که کاملا متمایز از دنیای هر روزه است و در نظر ایشان دنیای مقدس نامیده می شود."¹

اینکه چرا نیروهای ماورائی که در طی مراسم خود را نشان می دهند با اشیائی دم دستی همچون پیپ مقارنت پیدا می کنند را دورکم اینگونه تبیین می کند. به نظر وی اقوام استرالیایی قبل از ورود به دنیای ماورائی مراسم مذهبی خود حائز یک شیئی به عنوان نمادی برای بیان نزدیکی نسبی خود هستند. شیئی مذکور به دلیل تعلق خود به همه افراد قوم در هنگام انجام مراسم مذهبی در همه جا حضور دارد فلذا محمل خوبی برای احساس غیر طبیعی می شود که در هنگام انجام مراسم به همگان دست می دهد و در اساس ناشی از حس اتحاد بین افراد قبیله است. در طی سالیان احساس مذکور با این شیئی همنشینی پیدا

¹ - Ibid